

سیاست آمریکای ترامپ در قبال جمهوری اسلامی ایران و توافقات بین‌المللی

محمدحسین نجاتی^۱، محمد محمدی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۷

چکیده

سیاست خارجی کشورها همواره در بطن نظام ارزشی و ویژگی‌های ملی حاکم بر آن‌ها شکل می‌گیرد که شکل دهنده هویت ملی آن‌ها به عنوان یک ملت - دولت است و در راستای تامین منافع ملی و دست یابی به اهداف کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت آن‌ها تنوریزه و عملیاتی می‌شود. هدف پژوهش حاضر این است که با بهره‌گیری از روش توصیفی - تبیینی و اتخاذ یک رویکرد مقایسه‌ای، در چارچوب نظریه مدل سیاست خارجی استراتژیک، به تبیین و بررسی نوع سیاست خارجی آمریکای ترامپ در قبال جمهوری اسلامی ایران و توافقات بین‌المللی بپردازد. همچنین در این مقاله پژوهشی به دنبال پاسخگویی به این پرسش اصلی هستیم که رویکرد تعارضی دونالد ترامپ در قبال توافقات بین‌المللی و خروج آمریکا از برخی از این توافقات مانند برجام، به منزله تغییر در استراتژی کلان سیاست خارجی آمریکا و تمایل این کشور به انزواگرایی در عرصه سیاست بین‌الملل می‌باشد یا خیر؟ فرضیه اصلی مقاله این است که این نوع رویکرد، صرفاً تاکتیکی در راستای تغییر دادن اهداف استراتژیک سیاست خارجی کشورهای دیگر، اعم از دوست و دشمن آمریکا، با هدف پذیرش هژمونی آمریکا در عرصه سیاست بین‌الملل توسط آن‌ها و تثبیت جایگاه ابر قدرتی این کشور در نظام بین‌الملل می‌باشد. همچنین یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ایران بایستی از طریق تنش‌زدایی با رقبای منطقه‌ای خود مانند: ترکیه و عربستان سعودی، ایجاد یک مکانیسم پولی و بانکی و جابانه با اتحادیه اروپا مانند: ایجاد یک بانک سرمایه‌گذاری مشترک و ائتلاف سیاسی و اقتصادی با کشورهای عضو بریکس یک موازنه نرم علیه آمریکا ایجاد نماید.

واژه‌گان کلیدی: سیاست خارجی، ایالات متحده آمریکا، دونالد ترامپ، جمهوری اسلامی ایران، توافقات بین‌المللی، موازنه نرم.

۱- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

mh_nejati1990@yahoo.com

۲- دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد دامغان، دامغان، ایران.

مقدمه

سیاست خارجی کشورها همواره در بطن نظام ارزشی و ویژگی‌های ملی حاکم بر آن‌ها شکل می‌گیرد که شکل دهنده هویت ملی آن‌ها به عنوان یک ملت - دولت است و در راستای تامین منافع ملی و دستیابی به اهداف کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت آن‌ها تئوریزه و عملیاتی می‌شود. ایالات متحده آمریکا به عنوان یک ابرقدرت نظام بین‌الملل، از این قاعده مستثنی نیستند. آمریکا پس از آنکه توانست در طول قرن نوزدهم میلادی شالوده اقتصاد صنعت محور خود را پی‌ریزی نماید و به یک بنیه اقتصادی مستحکم دست یابد، یکی از مهم‌ترین مولفه‌های اعمال یک سیاست خارجی بزرگ و جهان‌گستر را که همان قدرت اقتصادی است، کسب نمود. همچنین پس از پیروزی در جنگ با اسپانیا در آوریل ۱۸۹۸ که طی آن «اسپانیا، فیلیپین و پورتوریکو را به آمریکا واگذار نمود و استقلال کوبا را تحت حمایت آمریکا به رسمیت شناخت.» (نقیب زاده، ۱۳۸۳: ۱۲۶) ایالات متحده فراتر از قاره آمریکا را شایسته حضور و نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی خود تشخیص داد و دکتترین مونروئه را که پایه‌گذار سنت انزوگرایی در سیاست خارجی این کشور و نگاه به درون و تمرکز حضور و نفوذ ایالات متحده در قاره آمریکا بود را کنار گذاشت. حضور موثر در جنگ جهانی اول و نقش آفرینی فعالانه و سرنوشت ساز در جنگ جهانی دوم، این تلقی را در نزد نخبگاه سیاسی آمریکا اعم از نومحافظه کار و لیبرال بوجود آورد که حضور فعال و موثر آمریکا در عرصه سیاست بین‌الملل، لازمه برقراری امنیت و ثبات در جهان می‌باشد و بین‌الملل‌گرایی سرلوحه سیاست خارجی این کشور بعد از جنگ جهانی دوم قرار گرفت. ابتدا مبارزه با کمونیسم در دوران جنگ سرد و حفاظت از ارزش‌های لیبرال غربی - آمریکایی در آن دوران و در دوهه آغازین قرن بیست و یکم نیز، مبارزه با

تروریسم و اشاعه این ارزش‌ها توسط ایالات متحده، به راهبرد بین‌الملل‌گرایی سیاست خارجی این کشور هویتی ساختاری و فرهنگ‌مدار بخشیده است. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، این رسالت برای نخبگان سیاسی و دولتمردان آمریکا ترسیم شد که ایالات متحده نه تنها باید یگانه ابرقدرت نظام بین‌الملل باشد، بلکه رهبری اخلاقی و فرهنگی جهان را هم به خود اختصاص دهد. اما با پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۱۶ و انتخاب وی به عنوان چهل و پنجمین مستاجر کاخ سفید، شاهد یک تغییر تاکتیکی در راهبرد بین‌الملل‌گرایی سیاست خارجی آمریکا هستیم. ترامپ بر خلاف روسای جمهور پیشین آمریکا هرگز به دنبال محافظت و یا اشاعه ارزش‌های لیبرال دموکراسی غربی در جهان نیست بلکه بر مبنای یک تاکتیک جدید، قصد دارد که با تکیه بر قدرت فائده آمریکا در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی و تکنولوژیکی صرفاً منافع ملی این کشور را به ویژه در حوزه اقتصادی تامین نموده و از طریق ایجاد تغییرات در هنجارها و قواعد نهادهای بین‌المللی که مولد نظم لیبرال حاکم بر نظام بین‌الملل می‌باشند، جایگاه ابر قدرتی این کشور در نظام بین‌الملل را تثبیت نماید.

با توجه به توضیحات ارائه شده هدف پژوهش حاضر این است که با بهره‌گیری از روش توصیفی - تبیینی و اتخاذ یک رویکرد مقایسه‌ای، در چارچوب نظریه مدل سیاست خارجی استراتژیک، به تبیین و بررسی نوع سیاست خارجی آمریکای ترامپ در قبال جمهوری اسلامی ایران و توافقات بین‌المللی بپردازد. همچنین در این مقاله پژوهشی به دنبال پاسخگویی به این پرسش اصلی هستیم که رویکرد تعارضی دونالد ترامپ در قبال توافقات بین‌المللی و خروج آمریکا از تعدادی از این توافقات مانند برجام، به منزله تغییر در استراتژی کلان سیاست خارجی آمریکا و تمایل این کشور به انزواگرایی در عرصه سیاست

بین الملل می باشد یا خیر؟ فرضیه اصلی مقاله این است که این نوع رویکرد، صرفاً تاکتیکی در راستای تغییر دادن اهداف استراتژیک سیاست خارجی کشورهای دیگر، اعم از دوست و دشمن آمریکا، با هدف پذیرش هژمونی آمریکا در عرصه سیاست بین الملل توسط آنها و تثبیت جایگاه ابر قدرتی این کشور در نظام بین الملل می باشد. در این مقاله پژوهشی جهت اثبات این فرضیه، ابتدا مقدمه، سپس چارچوب نظری پژوهش، سیاست خارجی آمریکا در دوران ریاست جمهوری ترامپ و رویکرد وی در قبال توافقات بین المللی، بررسی خواهد شد. در بخش پایانی مقاله نیز نوع استراتژی ای که بایستی جمهوری اسلامی ایران در عرصه سیاست بین الملل اتخاذ کند و تلاش های ترامپ جهت مشروعیت زدایی از برجام و ایجاد یک ائتلاف بین المللی علیه ایران را خنثی نماید، مورد بررسی قرار خواهد گرفت. ضرورت پژوهش پیرامون این موضوع از آن جهت اهمیت دارد که آشنایی با اصول و اهداف سیاست خارجی آمریکا در دوران ریاست جمهوری ترامپ و نوع استراتژی ای که دولت وی در قبال بازیگران مختلف بین المللی به ویژه کشورها اتخاذ می کند، می تواند ج.ا.ایران را در زمینه طراحی یک استراتژی جامع و دقیق به منظور مقابله با رویکرد تخصصی ایالات متحده علیه ایران یاری نموده و همچنین بر اساس نوع استراتژی آمریکای ترامپ در قبال ایران و با ابتنای بر واقعیات حاکم بر نظام بین الملل و شرایط داخلی ایران، سیاست خارجی خود را تنظیم نماید.

چارچوب نظری؛ مدل سیاست خارجی استراتژیک

هالستی در تعریف سیاست خارجی «به اقدامات دولت در قبال محیط خارجی و اوضاع داخلی موثر بر اقدامات مذکور اشاره می کند و سیاست خارجی را دربرگیرنده مقاصد و

ارزش‌ها می‌داند.» (هالستی، ۱۳۷۳: ۳۲) همچنین رینولدز نیز سیاست خارجی را «اقدامات برون‌مرزی تصمیم‌گیرندگان کشور به منظور دست‌یابی به اهداف کوتاه‌مدت و بلندمدت تعریف می‌کند.» (رینولدز، ۱۳۸۰: ۸۳) بر اساس این دو تعریف ارائه شده می‌توان به وجود پیوند میان دو محیط داخلی و خارجی در شکل‌دهی به سیاست خارجی یک کشور در قبال محیط بین‌المللی و بازیگران عرصه سیاست بین‌الملل اذعان نمود و به بررسی و تبیین نقش عوامل داخلی و خارجی مختلفی پرداخت، که در شکل‌گیری الگوی رفتاری کشورها در نظام بین‌الملل موثر هستند. بطور کلی جهت‌گیری کشورها در حوزه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل «محصول محیط راهبردی است که در درون آن اقدام به کنش راهبردی می‌کنند.» (کشاورز شکری، ۱۳۹۲: ۸۰) همچنین «کلمه استراتژی نیز از کلمه یونانی (stratego) مرکب از (stratos) به معنای ارتش و (ego) به معنای رهبر گرفته شده است.» (Aslanian, 2017: 390) و به معنای هنر، فن و علم بکارگیری منابع قدرت ملی جهت دست‌یابی به اهداف ملی است. در طراحی و تدوین استراتژی سیاست خارجی عوامل داخلی مانند: ایستارها و باورهای موجود در یک جامعه، ارزش‌های حاکم بر جامعه و افکار عمومی و همچنین عوامل خارجی مانند: ساختار نظام بین‌الملل، نحوه توزیع قدرت میان بازیگران نظام بین‌الملل و جایگاه کشور در معادلات جهانی و منطقه‌ای، دخیل و تاثیرگذارند. داده‌های سیاست خارجی یک کشور در حکم یک نهاد و درون‌داد از خارج، در نزد سایر بازیگران نظام بین‌الملل محسوب شده و به منظور تحقق اهداف ملی و تامین منافع ملی، در قالب استراتژی‌ها و تصمیمات سیاست خارجی آن کشور تنظیم می‌شوند. «اهداف و منافع ملی کشورها نیز در فرآیند تصمیم‌گیری و بر اساس ارزش‌ها و باورهای ملی و درک تصمیم‌گیرندگان از آن‌ها تعیین شده و ابزارها و امکانات تامین آن

ها مد نظر قرار می‌گیرد.» (یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۴۱) تحلیل گران و دانشوران حوزه روابط بین‌الملل همواره تلاش دارند علل و عوامل موثر در شکل‌گیری رفتارها و استراتژی‌های سیاست خارجی کشورها را شناسایی و تبیین نموده و نحوه تعامل داده‌های سیاست خارجی کشورها را بررسی نمایند. از این رو مدل سیاست خارجی استراتژیک می‌تواند بعنوان یک چارچوب مفهومی و مدلی منطقی، مبانی شکل‌گیری داده‌های سیاست خارجی و عوامل محیطی تاثیرگذار بر جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها را شناسایی و تبیین نماید. «بر اساس تحلیل در چارچوب مدل سیاست خارجی استراتژیک، فردی که در موقعیت تصمیم‌گیری سیاست خارجی می‌گیرد از طریق آموزش و فرآیندهای انتخاب سیاسی برای تعقیب یک سلسله هدف‌های مشترک، جامعه پذیر می‌شود. با وجود آنکه افراد از لحاظ درک منافع ملی متفاوت‌اند، ولی عملاً انتظارات نقشی باعث تقویت نوعی منافع مشترک می‌شود.» (McGinnis, 1994: 69) در این مدل اگرچه تاثیر داده بر نهاده که بصورت بازخورد منفی یا مثبت عمل می‌کند، از اهمیت بسیاری برخوردار است ولی نیازی نیست که استراتژیست‌های سیاست خارجی در انتظار بازخوردها به سربرده، سپس اقدام به اتخاذ تصمیم و طراحی استراتژی متناسب با داده‌های طرف مقابل نمایند. «بلکه آنان می‌توانند تعدادی از واکنش‌های احتمالی را در مورد بازیگران پیش‌بینی کرده و به شناسایی سناریوهای مختلف مبادرت ورزند.» (قوام، ۱۳۹۳: ۲۵۷) همچنین در این مدل از نظریه بازی‌ها نیز استفاده شده است. «این نظریه از استدلال ریاضی و مطالعات منطقی برای ایجاد مدل‌های ریاضی بر اساس استراتژی‌هایی که مورد قبول بازی‌های سیاست خارجی از قبیل مذاکرات در شرایط بحرانی و غیر بحرانی، ایجاد اتحاد و ائتلاف و مسابقات تسلیحاتی است، به عاریت گرفته شده است.» (همان، ۱۳۹۳: ۲۵۷) این مدل غالباً مورد استفاده

مورخان دیپلماسی قرار گرفته و بطور عمده تعامل داده‌های سیاست خارجی دولت‌ها و رهبران آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد. در این مدل تاکید پژوهشگران بر رفتار و عملکرد آن دسته از نهادهای حکومتی است که در اداره امور سیاست خارجی مسئولیت مستقیم دارند. همچنین محیط استراتژیک سیاست خارجی که مولود و محصول ایجاد پیوند و کنش متقابل بین محیط داخلی و خارجی است، بوجود آورنده چهار الگوی متفاوت از رفتار سیاست خارجی است که به شرح زیر می‌باشد: «۱. الگوی عادی: هر دو صحنه داخلی و خارجی آرام است و کمترین حد پیوند را با هم دارند.

۲. الگوی با تدبیر: به سبب تحمیل نشدن تقاضاهای داخلی بر حکومت، مقام‌های مربوط می‌توانند به صورت دقیق نحوه کنش در برابر تغییرات خارجی را بررسی کنند. حداقل بحران وجود دارد.

۳. الگوی سرزده: برای توصیف رفتار سیاست خارجی در موقعیتی بکار می‌رود که تغییر و تحولات داخلی زیاد و تغییر و تحولات خارجی کم است و بدین سبب، درجه بالای تغییر در داخل به تقاضاهایی منجر می‌شود مبنی بر اینکه مقام‌های مربوط می‌بایستی سریعاً و با توان کافی برای تغییر محیط و سازگار کردن آن با ساختارهای اساسی جامعه عمل کنند.

۴. الگوی متشنج: وضعی است که در آن تغییرات داخلی و خارجی در سطح بالایی قرار دارند و رهبران حکومتی بایستی سریعاً به تقاضاهای داخلی و فشارهای خارجی پاسخ مناسب دهند. این الگو، سرچشمه اولیه تنش در سیستم بین‌المللی است.» (قاسمی، ۱۳۸۹:

(۴۴-۴۳)

سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا که منافع ملی، هویت آمریکایی و مبانی ارزشی سه مولفه اصلی تشکیل دهنده چارچوب فلسفی و نظری آن، بعد از جنگ جهانی دوم بوده

اند دارای سه حیطه مجزا و متفاوت از یکدیگر می باشد که عبارتند از: حیطه سیاست بحرانی، حیطه سیاست ساختاری و حیطه سیاست راهبردی. «در هر حیطه سی یکی از دو قوه مجریه و مقننه به لحاظ ماهیت قدرت، ابزار در اختیار و گستردگی نفوذ از نقشی برخوردار می گردد که برآمده از خصلت آن حیطه سیاسی است.» (دهشیار، ۱۳۹۱: ۱۲۱) با توجه به این موضوع مدل سیاست خارجی استراتژیک از لحاظ تاکیدش بر نقش و عملکرد نهادهای حکومتی دخیل در طراحی و تدوین سیاست خارجی کشورها، می تواند چارچوب تئوریک مناسبی جهت مطالعه حیطه های سیاست خارجی ایالات متحده، به ویژه حیطه سیاست راهبردی تلقی گردد. «در حیطه سیاست راهبردی، بایستی اهداف و تاکتیک ها در حیطه سیاست خارجی مشخص شود. در این حیطه هر دو قوه از نقش هم وزن و هم سنگ برخوردار هستند.» (همان، ۱۳۹۱: ۱۲۴) با توجه به مباحث نظری طرح شده، بایستی در بررسی سیاست خارجی آمریکای ترامپ، عوامل و مولفه های داخلی مانند: شخصیت و ویژگی های رئیس جمهور، افراد اصلی کابینه ترامپ و مناسبات کاخ سفید با کنگره و دستگاه قضایی آمریکا که در شکل گیری داده های سیاست خارجی ایالات متحده در این ۲۲ ماه اخیر نقش کلیدی و برجسته داشته اند، بررسی و تبیین گردند.

سیاست خارجی آمریکا در دوران ریاست جمهوری ترامپ و رویکرد وی در قبال توافقات بین المللی

با روی کار آمدن ترامپ در آمریکا شاهد تغییرات عمده در سیاست خارجی این کشور در قبال بازیگران فعال بین المللی اعم از کشورها و سازمان های بین المللی بوده ایم و از آنجا که بر مبنای مدل سیاست خارجی استراتژیک، رفتار و عملکرد آن دسته از نهادهای حکومتی که در اداره امور سیاست خارجی مسئولیت مستقیم دارند، دارای اهمیت و تاثیر

بسازی می باشد، بایستی عوامل داخلی تاثیرگذار بر سیاست خارجی ترامپ که شکل دهنده اصول و اهداف وی در عرصه سیاست بین‌الملل است، مورد بررسی و تبیین قرار گیرد.

۱- مولفه های داخلی تاثیرگذار در سیاست خارجی ترامپ

۱-۱- ویژگی های شخصیتی ترامپ: چهل و پنجمین رئیس جمهور آمریکا به عنوان یک تاجر میلیاردر و موفق در عرصه اقتصاد سنتی، صرفاً از منظر علم اقتصاد و منطق تجارت به حوزه روابط بین‌الملل می نگرد. وی به شدت عمل‌گرا^۱ و اقتدارگرا^۲ بوده و نارسسیم و شوینسیم دو شناسه اصلی شخصیت وی محسوب می شوند. همچنین «ترامپ از جناح سنتی حزب جمهوری خواه موسوم به «محافظه کار» است که به جریان پروتستانی-اونجلیکی راست افراطی آمریکا تعلق دارد و شدیداً معتقد به بازگشت آمریکا به دوران عظمت گذشته و استثنانگرایی آمریکایی است.» (تبیین، ۱۳۹۵: ۴) ترامپ به عنوان فردی که هیچگونه سابقه اجرایی در امور حکومتی نداشته و سالخورده ترین رئیس جمهور ایالات متحده محسوب می شود، راهبردهای روسای جمهور پیشین آمریکا در زمینه اشاعه لیبرال دموکراسی در جهان را که هدف اصلی آن تامین منافع و امنیت ملی آمریکا بود، شکست خورده و هزینه بر تلقی نموده و از این رو «منافع» را هسته کانونی فلسفه تئوریک سیاست خارجی خود قرار داده است و با تکیه بر قدرت عریان، به دنبال تامین منافع و امنیت ملی آمریکاست.

۱-۲- افراد اصلی کابینه ترامپ و کنگره: مایک پنس، معاون اول رئیس جمهور، مایک پومپئو، وزیر امور خارجه، جان بولتون، مشاور امنیت ملی، جینا هسپل، رئیس سازمان سیا و استیون منوچن، وزیر خزانه داری، مهم ترین افراد کابینه ترامپ هستند که در شکل‌گیری

1. Pragmatic
2. Authoritarian

سیاست خارجی و راهبرد امنیت ملی دولت وی موثرند. بنابر اعتقاد بسیاری از کارشناسان سیاسی، این کابینه که از عقاب ترین سیاست مداران آمریکایی و افراطی ترین اعضای حزب جمهوری خواه تشکیل شده است، جنگ طلب ترین کابینه آمریکا در دو دهه اخیر می باشد. همچنین کنگره متشکل از مجلس نمایندگان و سنا از مهم ترین بازیگران تصمیم ساز سیاست خارجی آمریکا می باشد که با توجه به سه حوزه سیاست بحرانی، ساختاری و استراتژیک، میزان نفوذ و نقش این قوه در شکل دادن به سیاست خارجی متفاوت می باشد. ۱-۳- «احزاب سیاسی، نهادهای صنفی و مدنی در قالب گروه های ذی نفوذ، گروه های لابی سیاست خارجی، اتاق های فکر و اندیشکده های سیاست خارجی و امنیتی، رسانه های جمعی، اقلیت های قومی و نژادی و حتی اتحادیه های کارگری به عنوان عوامل داخلی در سیاست گذاری خارجی تاثیر گذارند.» (نپتا، ۱۳۹۵: ۸)

«نظام سیاسی آمریکا بر پایه اصل بنیادین «کنترل و موازنه» بنا شده است.» (یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۴۱) بدین معنا که قدرت سیاست گذاری میان سه بخش سنتی حکومت یعنی قوای مقننه، مجریه و قضائیه تقسیم شده است و نوعی نظارت و توازن را بین قوای سه گانه، بین دولت فدرال و ایالت ها، بین حزب حاکم و رقیب و بین قدرت رسمی و قدرت غیر رسمی برقرار نموده است و با توجه به ساختار کثرت گرایانه تصمیم گیری در سیاست خارجی ایالات متحده و وجود نهاد های دموکراتیک متنوع، سیاست گذاری کلان در زمینه های مجاز به گونه ای متفاوت صورت می گیرد و «مدل فیلادلفیا در قانون اساسی این کشور با تفکیک قوا و تعیین وظایف نهادهای موثر در سیاست خارجی، تمرکز قدرت تصمیم گیری در سیاست خارجی را از نظر قانونی غیر ممکن کرده است.» (نپتا، ۱۳۹۵: ۸)

۲- اصول و اهداف سیاست خارجی ترامپ

تحلیل گفتمانی سخنرانی های ترامپ در مجامع داخلی و بین‌المللی و توثیق های وی در قبال وقایع و فرآیندهای مختلف سیاسی و اقدامات وی در عرصه سیاست بین‌الملل مانند خروج از برخی از سازمان‌ها و معاهدات بین‌المللی، نشان‌دهنده شکل‌گیری یک خط مشی جدید در حوزه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکاست که مطالعه و تبیین آن‌ها به عنوان مصادیق سیاست خارجی ترامپ در تئوری و عمل، مبین اصول و اهداف چهل و پنجمین مستاجر کاخ سفید در عرصه سیاست بین‌الملل خواهد بود. بعنوان نمونه می‌توان به بخشی از سخنان وی در اجلاس سالیانه مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۸ اشاره کرد که طی آن اعلام داشت: آمریکا ایدئولوژی جهانی شدن را کنار می‌گذارد و بر لزوم احترام به حاکمیت ملی کشورها تاکید می‌کند. از این رو می‌توان اصول و منویات سیاست خارجی ترامپ را بصورت زیر تلخیص و تبیین نمود:

۲-۱- ناسیونالیسم افراطی: ملی‌گرایی ارتدوکسی ترامپ در حوزه های سیاسی و اقتصادی، تحت لوای شعار اصلی وی یعنی «نخست آمریکا»^۱ تبلور می‌یابد. از نظر ترامپ «اصل «نخست آمریکا» باید چراغ راهنمای سیاست خارجی کشور باشد. بلوک غرب به عنوان یکی از ستون‌های دنیای پس از جنگ جهانی دوم، معنای خود را از دست داده است.» (Goldberg, 2017) این اصل مولد خط مشی انزواگرایی و یک‌جانبه‌گرایی در سیاست خارجی فعلی آمریکاست. «منطق انزواگرایی معتقد است که ایالات متحده باید از تعهدات در دسرساز بیرونی پرهیز کند تا به اقتصاد، جامعه و نظام حکومتی اش در داخل آسیب نرسد.» (کالاهان، ۱۳۸۷: ۱۸) شایان ذکر است که مابین انزواگرایی و یک‌جانبه‌گرایی

ارتباط عمیق و تنگاتنگی وجود دارد و به عنوان یک تاکتیک کارآمد در چارچوب استراتژی سیاست خارجی، می تواند منافع و امنیت ملی را بصورت بهینه تامین نمایند. در حوزه سیاسی - امنیتی، ترامپ معتقد است که «امنیت کالایی است که آمریکا تولید می کند و در اختیار دیگران قرار می دهد بدون این که آن ها بهای آن را پردازند.» (یزدان فام، ۱۳۹۵: ۱۵۰) در واقع ترامپ درصدد این است که از طریق افزایش بودجه نظامی آمریکا و بهبود کم و کیف نیروهای رزمی و تجهیزات نظامی این کشور، قدرت فائقه و جایگاه ممتاز ایالات متحده را در سطح نظام بین الملل حفظ نموده و این موضوع را به متحدان خود یادآوری نماید که، آمریکا صرف نظر کردنی نیست و همچنین دوران سواری مجانی به پایان رسیده و بایستی بهای لازم جهت قرار گرفتن ذیل چتر حمایتی این ابرقدرت را پردازند. به عنوان نمونه می توان به رویکرد ترامپ در قبال ناتو اشاره نمود: او معتقد است که «هزینه استقرار نیروهای ناتو بسیار زیاد است و این هزینه ها را می توان در جایی بهتر مورد استفاده قرار داد. همچنین اشاره می کند که مأموریت سنتی آمریکا در ناتو تمام شده و این سازمان منسوخ شده است.» (Cherkaoui, 2016: 3) «طبق گزارش ناتو، ایالات متحده ۲۲,۴ درصد هزینه های ناتو را پرداخت می کند. به اعتقاد ترامپ این آمار نشان می دهد که ۲۷ عضو دیگر ناتو از آمریکا سواری مجانی می گیرند. بنابراین، کاخ سفید باید تعهدات خود را در این زمینه کم کند.» (تیبین، ۱۳۹۵: ۴) نگرش بدبینانه و تعارضی ترامپ در قبال ناتو، سناریوی خروج آمریکا از این نهاد امنیتی را مانند خروج این کشور از برخی نهاد های بین المللی مانند: یونسکو و معاهده آب و هوایی پاریس، تقویت می کند اما سه نکته در خور توجه است که امکان بالفعل شدن این سناریو را کم رنگ می کند. نکته اول این است که خروج آمریکا از این دو نهاد، خللی در استراتژی کلان آمریکا

که همان حفظ و تثبیت جایگاه ابرقدرتی آمریکا در جهان است، ایجاد نمی‌کند. زیرا طبق تعهدات معاهده پاریس، کشورها ملزم به کاهش تولید گازهای گلخانه‌ای می‌باشند که به منزله کاهش چشمگیر تولید کالاهای صنعتی و افول رشد و توسعه اقتصادی کشورهای صنعتی می‌باشد و این موضوع از لحاظ اقتصادی چالشی جدی را فراروی هژمونی طلبی آمریکا به وجود می‌آورد. همچنین عضویت یا عدم عضویت در یونسکو نیز بر خلاف منافع راهبردی آمریکا نیست. نکته دوم این است که ناتو در طی هفتاد سال گذشته، سنگ بنای راهبرد امنیتی آمریکا در مواجهه با تهدیدات فراروی امنیت ملی این کشور بوده و بعد از جنگ سرد نیز، کارکردهای چندگانه‌ای مانند: مبارزه با تروریسم و مبارزه با جرایم سازمان یافته را به خود گرفته است. همچنین عملکرد این سازمان به عنوان بازوی عملیاتی شورای امنیت در راستای اجرای قطعنامه‌های این شورا، طبق فصل هفتم منشور ملل متحد، منجر به گسترش هژمونی آمریکا در جهان شده است. نکته سوم این است که ساختار تصمیم‌گیری سیاست خارجی آمریکا، مصون از تمرکز قدرت و ثروت در نزد یکی از قوای سه‌گانه حکومت بوده و سیستم سیاسی آمریکا به گونه‌ای تنظیم و نهادینه شده که مانع از یکه‌تازی رئیس‌جمهور می‌شود. به عنوان نمونه می‌توان به اختیار قانونی دادگاه فدرال در زمینه ابطال فرامین رئیس‌جمهور در صورت منافات آن با منافع راهبردی و امنیت ملی آمریکا اشاره کرد. از این رو ترامپ با اشراف کامل به این نکات، صرفاً به دنبال مجاب کردن سایر اعضا جهت پذیرش هژمونی آمریکا در غیاب سواری مجانی می‌باشد و در زمینه تامین هزینه‌های ناتو نیز، یک موازنه پرداخت را بین کلیه اعضا برقرار نماید. در حوزه اقتصادی نیز، مرکانتیلیسم یا حمایت‌گرایی^۱ راهبرد آمریکای ترامپ در قبال سایر

کشورهاست. ترامپ لیبرالیسم اقتصادی را بازی با حاصل جمع جبری صفر به نفع رقبای آمریکا می‌داند و بر این باور است که روسای جمهور قبلی آمریکا با پیروی از مشی تجارت آزاد، سودهای بادآورده‌ای را نصیب دیگر کشورها کرده‌اند. از منظر ملی‌گرایی اقتصادی، هیچ کشوری به اندازه چین در معرض سیاست تهاجمی ترامپ قرار نگرفته است. «ایالات متحده از ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۸ میزان تعرفه بر کالاهای وارداتی از چین به مبلغ ۲۰۰ میلیارد دلار را به میزان ۱۰ درصد افزایش داده است و طبق وعده ترامپ از اولین روز سال ۲۰۱۹ میلادی به ۲۵ درصد افزایش خواهد یافت.» (اقتصاد نیوز، ۱۳۹۷) ترامپ حتی عبارت «تجاوز بازرگانی به عنف» (رضایی، ۱۳۹۵: ۱۷) را در مورد روابط چین با آمریکا به کار برده است. هدف از اتخاذ این نوع سیاست، قانونمند کردن فعالیت اقتصادی چین در چارچوب نظام سرمایه‌داری، بر اساس قوانینی است که ترامپ وضع می‌کند.

۲-۲- منفعت محوری: ترامپ به عنوان یک فرد تاجر مسلک، بر خلاف بوش و اوباما به دنبال اشاعه ارزش‌های لیبرال - دموکراسی در جهان، به ویژه در خاورمیانه نیست و صرفاً به دنبال تامین منافع ملی آمریکا بر مبنای قدرت عریان است. سیاست خارجی منفعت طلبانه ترامپ، برخاسته از شعار نخست آمریکا می‌باشد. وی در مصاحبه با شبکه «سی.بی.اس» ابراز نمود: «ما از پانزده سال پیش در جنگ خاورمیانه درگیر هستیم ما شش تریلیون دلار در این منطقه هزینه کرده ایم. با این پول می‌توانستیم کشورمان را از نو بازسازی کنیم. به وضع جاده‌ها، پل‌ها و فرودگاه‌ها نگاه کنید که شبیه مکان‌های از رده خارج است.» (تیبین، ۱۳۹۵: ۴) این نوع اظهارات نشان دهنده خط مشی نگاه به درون ترامپ در راستای سیاست منفعت طلبانه است.

۲-۳- محوریت توانمندی‌های اقتصادی و نظامی در قلمرو سیاست خارجی ترامپ: احیای مجدد عظمت آمریکا و تحقق رویای استثناگرایی آمریکایی، مهم‌ترین هدف ترامپ در عرصه سیاست خارجی است و ظرفیت‌های اقتصادی و نظامی بی‌بدیل آمریکا، مهمترین ابزار او در راستای تحقق این هدف است. «تنوع اقتصادی که توسعه متوازن بخش‌های صنعتی، خدماتی و تکنولوژی‌های نوین را برخوردار می‌باشد و تولید ناخالص داخلی هیجده و یک دهم تریلیون دلار، قدرت مانور فراوانی را برای شکل دادن به معادلات اقتصادی جهانی و جهت دادن به روندها و حوادث بین‌المللی سبب شده است.» (دهشیار، ۱۳۹۵: ۲۲) همچنین «بودجه نظامی فراتر از ۶۰۰ تریلیون دلاری، به این معنا است که آمریکا حدود ۳,۵ درصد از تولید ناخالص داخل را که فراتر از هیجده تریلیون دلار می‌باشد به هزینه‌های نظامی تخصیص داده، تا قادر باشد حق انتخاب را برای خود در رابطه با شرایط بین‌المللی محفوظ بدارد.» (دهشیار، ۱۳۹۵: ۳۰) از این رو ترامپ حوزه نظامی را عرصه‌ای بسیار مهم برای احیای مجدد عظمت آمریکا می‌داند و در این حوزه برخلاف حوزه‌های سیاسی و اقتصادی هیچ‌گونه انزوای طلبی‌ای نشان نداده است. او در اولین دستورات خود «فرمان اجرایی رئیس‌جمهور قبلی را در خصوص کاهش هزینه‌های نظامی لغو کرد و به پنتاگون و سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا دستور داد که برنامه‌های خود را برای عملیات نظامی علیه داعش و دیگر گروه‌های تروریستی ارائه دهند.» (یزدان‌فام، ۱۳۹۵: ۱۵۳) از این رو استراتژی سیاست خارجی ترامپ تلفیقی از بین‌الملل‌گرایی و انزوای‌گرایی بوده و موسوم به نوانزوای‌گرایی^۱ است. «نوانزوای‌گرایی خواستار پایان یافتن یا کاهش برخی از تعهدات سیاست خارجی است اما در عین حال با تداوم برخی دیگر از

آن‌ها موافق است و پذیرش برخی تعهدات جدید را نیز پیشنهاد می‌کند.» (Smith et al, 2016: 216)

۳- رویکرد ترامپ در قبال توافقات بین‌المللی

از دیدگاه ترامپ، آمریکا با ایجاد نظم بین‌الملل لیبرال بعد از جنگ جهانی دوم، تن به یک معامله بد با سایر اعضای نظام بین‌الملل داده است و تمام تلاش خود را جهت پایان دادن به این نظم به کار خواهد گرفت. او همچنین برای توجیه رویکرد تعارضی خود در قبال پدیده جهانی شدن، این دلایل را مطرح می‌کند: «۱. آمریکا با ایجاد اتحادهای نظامی، تعهدات زیادی را در سراسر جهان پذیرفته است. ۲. اقتصاد جهانی مزیتی برای ایالات متحده نداشته است.» (Wright, 2016) ترامپ بارها شدیدترین انتقادات را در قبال توافقات بین‌المللی مطرح کرده و خواهان ایجاد اصلاحات بنیادی در ماهیت و قوانین معاهدات و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی شده است که دامنه این انتقادات به سازمان‌های بین‌المللی از قبیل سازمان تجارت جهانی و سازمان ملل متحد رسیده است. از نظر او این توافقات، تعهدات غیر ضروری و بار منفی اقتصادی برای آمریکا ایجاد نموده‌اند. از این رو شاهد خروج آمریکا از پاره‌ای از این توافقات مانند: یونسکو، معاهده آب و هوایی پاریس، پیمان ترنس پاسیفیک، نفتا و برجام بوده ایم. این اقدامات ترامپ، به معنای کنار گذاشتن نهادهای بین‌المللی به عنوان ابزاری در راستای تامین منافع ملی آمریکا نیست. هدف او تحت فشار قرار دادن سازمان‌های بین‌المللی مبنی بر ایجاد تغییرات در منشور سازمانی خود در راستای پذیرش تغییر موازنه پرداخت در زمینه سودآوری تجاری به نفع آمریکا، سوق دادن سایر اعضا به پایبندی کامل به تعهدات شان و احترام به حاکمیت ملی

آمریکاست. نمونه بارز موفقیت آمیز بودن این تاکتیک در چارچوب استراتژی نوانزوگرایی، موافقت کانادا و مکزیک با ایجاد تغییرات مد نظر ترامپ در پیمان نفتا و جایگزینی آن با توافق جدیدی موسوم به توافق آمریکا-مکزیک-کانادا در ۱ اکتبر ۲۰۱۸ می‌باشد. «در توافق جدید کانادا و مکزیک محدودیت بیشتری را در زمینه داد و ستد با مهم‌ترین شریک تجاری خود یعنی آمریکا، پذیرفته‌اند. طبق یکی از مفاد این قرارداد، ۷۵ درصد از ارزش یک خودرو در مکزیک یا آمریکا تولید می‌شود تا به این ترتیب سرمایه‌گذاری این دو کشور در آسیا کمتر شده و متوجه بازارهای داخلی شود. این درحالی است که در قرارداد قبلی این میزان ۶۲٫۵ درصد تعیین شده بود. در نتیجه ۴۰ درصد از قطعات هر خودرویی که در مکزیک تولید می‌شود، در آمریکا ساخته خواهد شد.» (خبرگزاری مهر، ۱۳۹۷) استمرار تفوق این تاکتیک در قبال سایر نهادهای بین‌المللی مورد نقد ترامپ، به منزله مرگ نظم لیبرال در جهان خواهد بود.

به عنوان فرجام، می‌توان به این نکته اذعان نمود که تحقق اهداف سیاست خارجی ترامپ در قبال بازیگران مختلف بین‌المللی اعم از کشورها و سازمان‌های بین‌المللی، منجر به بروز تغییرات در ساختار قطبی و هنجاری نظام بین‌الملل خواهد شد. به گونه‌ای که ساختار هنجاری نظام بین‌الملل، بر اساس قوانین و هنجارهای تثوریزه و ارائه شده توسط ترامپ، شالوده ریزی شده و قوام می‌یابد و در نتیجه، کارکرد و جایگاه هر یک از نهاد‌های بین‌المللی، در عرصه سیاست بین‌الملل، مشخص می‌شود. احترام به حاکمیت ملی کشورها، مهم‌ترین اصل اخلاقی نظم نوین حاکم بر نظام بین‌الملل خواهد بود و خط قرمز ایالات متحده نیز، تعدی به منافع ملی این کشور از سوی هر یک از بازیگران نظام بین‌الملل می‌باشد. همچنین در اثر این تغییرات هنجاری، نظام بین‌الملل کنونی که بنابر تعبیر

ساموئل هانتینگتون « تک - چند قطبی^۱ است و نشانگر حضور یک ابر قدرت یعنی آمریکا همراه با چند قطب قدرتمند دیگر است.» (Huntington, 1999: 34) به نظام تک قطبی^۲ تبدیل خواهد شد و طی آن ایالات متحده آمریکا، یگانه ابر قدرت این نظام خواهد بود و سایر قدرت های بزرگ مانند: روسیه و چین به قدرت های منطقه ای، تقلیل جایگاه پیدا خواهند کرد. در نتیجه آمریکا تحت قدرت هژمونی خود، بر عملکرد کلیه کشورها و سازمان های بین المللی نظارت نموده و در قامت یک هژمون موقر، عرض اندام خواهد کرد.

استراتژی ترامپ در قبال جمهوری اسلامی ایران

ترامپ از همان نخستین روزهای مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا تا به امروز، رویکردی تخصمی علیه ایران اتخاذ نموده و شدیدترین انتقادات را در قبال توافق هسته ای ایران موسوم به برجام مطرح کرده است و دولت او با ما را به دلیل عدم توانایی در ایجاد فرصت های اقتصادی برای شرکت های آمریکایی در ایران و عدم گنجاندن نظارت بین المللی بر فعالیت های موشکی ایران در این توافق، مورد عتاب شدید خود قرار داده است و برجام را یک «توافق بد» تلقی می نماید. وی در کارزارهای انتخاباتی خود وعده داد که در صورت تکیه زدن بر کرسی ریاست جمهوری، از برجام خارج خواهد شد و از طریق اعمال فشارهای سیاسی و اقتصادی ایران را مجبور به پذیرش خواسته های خود، خواهد نمود. از این رو ترامپ در مشورت با تیم امنیت ملی خود، استراتژی جدید و پیشنهادی آن ها درباره ایران را پذیرفت و این استراتژی توسط کاخ سفید در ۱۳ اکتبر ۲۰۱۷ منتشر شد. در این سند، المان های اصلی استراتژی ترامپ در قبال ایران بدین صورت

1. Uni - Multipolar System

2. Unipolar System

مطرح شده است: «۱. استراتژی جدید آمریکا درباره ایران بر خنثی‌سازی فعالیت‌های بی‌ثبات‌کننده تهران و نفوذ این کشور به ویژه در حمایت از تروریسم و شبه‌نظامیان، متمرکز است. ۲. آمریکا در این راستا اتحاد خود با متحدان سنتی و شرکای منطقه‌ای و توازن قدرت در منطقه را احیا خواهد کرد.

۳. ما برای مقابله با رژیم ایران به ویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و فعالیت‌های مخرب آن و همچنین اقدامات این نهاد در زمینه گرفتن سرمایه‌های مردم ایران کار خواهیم کرد.

۴. ما با تهدید موشک‌های بالستیک و دیگر تسلیحات ایران علیه آمریکا و متحدانمان مقابله خواهیم کرد. ما همه مسیرهای دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای را خواهیم بست.

۵. ما جامعه بین‌المللی را برای محکوم کردن نقض حقوق بشر توسط سپاه و بازداشت ناعادلانه شهروندان آمریکایی و دیگر شهروندان خارجی همراه خواهیم کرد.» (Trump's New Strategy on Iran, 2017)

در بخش مربوط به برنامه هسته‌ای ایران و برجام، در این استراتژی جدید و خصمانه آمده است: «فعالیت‌های رژیم ایران شدیداً هر آنچه را که برجام درصدد بود به صلح و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی منجر شود از بین برد. درباره خود برجام باید گفت که رژیم ایران نشان داده که درصدد بهره‌گیری از خلاءهای آن و آزمودن عزم جامعه بین‌المللی است. این رفتار قابل تحمل نیست و توافق باید دقیقاً اجرایی شود و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از همه اختیارات بازرسی خود استفاده کند.» (Trump's New Strategy on Iran, 2017) خروج آمریکا از برجام در ۸ می ۲۰۱۸، اعاده تحریم‌های پیشین و اعمال تحریم‌های جدید علیه ایران و تشکیل کارگروه ویژه اقدام علیه ایران را می‌توان بخشی از استراتژی نوانزوگرایی آمریکا در راستای کنترل و مهار ایران ارزیابی کرد. لازم به ذکر

است که «تصمیم به تشکیل کارگروه امور ایران در وزارت امور خارجه آمریکا پس از آن صورت گرفت که واشنگتن مصمم به تشدید فشار بر جمهوری اسلامی ایران شد تا به برنامه هسته‌ای اش پایان دهد و از آنچه حمایت از گروه‌های شبه نظامی در منطقه خوانده شده، دست بردارد.» (خبرگزاری ایسنا، ۱۳۹۷) از این رو در راستای تحقق اهداف اعلامی منتشر شده در سند استراتژی ترامپ در قبال ایران، «مایک پومپئو، وزیر خارجه در جریان سخنرانی خود در بنیاد هریج در واشنگتن ۱۲ شرط آمریکا برای دستیابی به توافق جدید با ایران را مطرح کرده. برخی از این شروط عبارتند از: ۱. ایران به غنی سازی اورانیوم خاتمه دهد و فراوری پلوتونیم انجام ندهد. ۲. ایران به آژانس بین المللی انرژی اتمی اجازه دسترسی به کلیه تاسیسات اتمی خود در سراسر کشور را بدهد. ۳. ایران از تولید موشک‌های بالستیک و تولید سامانه‌های موشکی با قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای خودداری کند. ۴. ایران از گروه‌های تروریستی در خاورمیانه از جمله حزب الله لبنان، گروه‌های فلسطینی حماس و جهاد اسلامی حمایت نکند. ۵. ایران به استقلال عراق احترام بگذارد و اجازه دهد گروه‌های شبه نظامی شیعه خلع سلاح و منحل شوند. ۶. ایران از حمایت از شورشیان حوثی در یمن خودداری کند و اجازه دهد بحران در یمن با راهکاری سیاسی و صلح آمیز خاتمه یابد. ۷. ایران تمامی نیروهای تحت فرمان خود را از سوریه خارج کند. ۸. ایران باید به رفتار تهدیدآمیز خود علیه همسایگانش که بسیاری از آن‌ها متحدان آمریکا هستند خاتمه دهد. این شرط شامل تهدید ایران به تخریب اسرائیل و پرتاب موشک به سوی عربستان سعودی و امارات عربی متحده می‌شود.» (خبرگزاری یورونیوز، ۲۰۱۸) این شروط از یک سو مبانی فرهنگی و عقیدتی هویت ساز سیاست خارجی ج.ا.ایران را هدف قرار داده که خروجی نظری آن بین الملل گرایی اسلامی و تجدید نظر طلبی در راستای نفی نظام سلطه

است که، حیات بخش فلسفه استراتژی کلان سیاست خارجی ایران در راستای پایه ریزی یک تمدن اسلامی، به عنوان یک هدف ارمانی می‌باشند. از سوی دیگر نیز، چالشی جدی را فراروی منافع و امنیت ملی ج.ا.ایران ایجاد نموده که عمق راهبردی خود را ماورای حدود و ثغور جغرافیایی ایران تعریف نموده است و هرگونه درخواست مبنی بر توقف تولید موشک‌های بالستیک، موجب کاهش توان نظامی این کشور و افول جایگاه آن در ساختار قدرت منطقه ای خواهد شد. در نتیجه، پذیرش این شروط از سوی ج.ا.ایران به منزله پایان تراژدیک گفتمان انقلاب اسلامی در دو حوزه نظری و عملی خواهد بود.

راهکارهای پیشنهادی جهت تعدیل و خنثی سازی استراتژی ترامپ در قبال ج.ا.ایران

در حال حاضر با توجه به بحران اقتصادی در داخل ایران و فشارهای خارجی به ویژه رویکرد تخصمی آمریکای ترامپ علیه این کشور، محیط استراتژیک سیاست خارجی ج.ا.ایران به وجود آورنده الگوی متشنج از رفتار سیاست خارجی می‌باشد. از این رو به منظور جلوگیری از تصاعد بحران اقتصادی و ایجاد بحران اجتماعی و سیاسی در داخل ایران و همچنین جهت تعدیل و خنثی سازی استراتژی ترامپ در قبال ج.ا.ایران، مطلوب ترین استراتژی سیاست خارجی این کشور، ایجاد موازنه نرم^۱ علیه آمریکا می‌باشد. «موازنه نرم دارای دو شکل درونی و بیرونی است. در شکل درونی به بسیج منابع درونی و همچنین تلاش‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی یک دولت با هدف افزایش توانایی برای رویارویی با تهدیدهای مطرح شده از سوی قدرت برتر تاکید می‌شود. تقویت قدرت اقتصادی در این

سطح بررسی می شود. در حالی که در شکل بیرونی بر تلاش های دیپلماتیک از قبیل اقدامات مبتنی بر همکاری های موقت و همکاری در نهادهای بین المللی از طریق ابزارهای مشروعیت زدایی از [هژمون] و عدم واگذاری سرزمین [به آن] تاکید می شود. در مشروعیت زدایی، جایگاه قدرت برتر توسط مخالفان وضع موجود زیر سوال می رود و باعث مقاومت سایر دولت ها نیز می گردد. در عدم واگذاری سرزمین نیز تلاش مخالفان بر این است تا از ورود قدرت برتر به سرزمین های طرف سوم جلوگیری نمایند.» (رحمانی، ۱۳۹۴: ۶۹) این استراتژی، در قالب راهکار های زیر قابلیت اجرا می یابد:

۱. تنش زدایی با عربستان سعودی و ترکیه به عنوان اصلی ترین رقبای منطقه ای ج.ا.ایران:
 ۱.۱. روابط ج.ا.ایران و عربستان سعودی به شدت تحت تاثیر مناقشات منطقه ای بوده و هر زمان که موازنه قوا بین دو کشور و ثبات نسبی در منطقه برقرار بوده است، سطح تنش بین دو کشور پایین آمده است. در واقع بروز حوادث ژئوپلیتیکی و بحران های منطقه ای، ایجاد تنش بین دو کشور را جرقه زده و مولفه های هویتی و ایدئولوژیکی، تنش را شعله ور می سازد. از این رو گام نخست در تنش زدایی میان ایران و عربستان، مذاکره برای حل و فصل مناقشات منطقه ای است. با توجه به قطع روابط دیپلماتیک میان دو کشور از ژانویه ۲۰۱۴ تاکنون، استفاده از ظرفیت برخی کشورها مانند: عمان برای میانجی گری جهت شکل گیری این مذاکرات، می تواند کارساز باشد. تعیین اولویت در بحران های کنونی، به لحاظ منافع و امنیت ملی، می تواند شاخص مناسبی برای ج.ا.ایران و عربستان سعودی در مذاکرات باشد. به عنوان مثال: ایران می تواند خواهان این باشد که ابتکار عمل را در زمینه حل بحران سوریه در دست گیرد و در نقطه مقابل نیز عربستان خواهان سهم بیشتری در حل و فصل بحران یمن شود. در نتیجه دو کشور باید مناطق نفوذ یکدیگر در خاورمیانه را به

رسمیت شناخته و از حضور و نقش آفرینی فعالانه در کشور هایی که با طرف مقابل دارای مرز مشترک می باشند، خودداری نمایند و سرانجام به یک صلح سرد^۱ دست یابند.

به طور کلی تنش زدایی با عربستان و ترکیه، با هدف جلوگیری از واگذاری سرزمین توسط این دو کشور به هژمون که همان ایالات متحده است صورت می گیرد.

۲. ایجاد یک مکانیسم پولی و بانکی دوجانبه با اتحادیه اروپا: ج.ا.ایران می تواند از طریق ایجاد یک مکانیسم پولی و بانکی دوجانبه با اتحادیه اروپا، مانند: ایجاد یک بانک سرمایه گذاری مشترک، متشکل از بانک مرکزی ایران و آن دسته از بانک های کشورهای اروپایی که نقش فعالانه و گسترده ای در مبادلات پولی و ارزی با شرکت ها و بانک های بین المللی ندارند و تا حدود زیادی مصون از تحریم های آمریکا هستند، یک کریدور ارتباطی مالی دوجانبه را با اروپا برقرار کرده و امنیت سرمایه گذاری در ایران را تضمین نماید. همچنین ایران می تواند از طریق دیپلماسی اقتصادی فعالانه زمینه را برای حضور و فعالیت شرکت های معتبر اروپایی در زمینه صنایع پتروشیمی، خودروسازی، داروسازی و غیره فراهم نموده و از طریق ارائه مشوق های مالی و فنی، مانند: تامین سوخت و انرژی مورد نیاز کارخانه، این شرکت ها را به انتقال بخشی از صنایع اصلی خود به ایران ترغیب نماید و از طریق تولید کالاهای صنعتی مشترک با برندهای ایرانی و اروپایی و عرضه آن به بازار های جهانی، منافع ذاتی و درونی برای اتحادیه اروپا، در ایران ایجاد کند. هدف از این تدابیر اقتصادی، مشروعیت زدایی از هژمون و تقویت قدرت اقتصادی ج.ا.ایران می باشد.

۳. ائتلاف سیاسی و اقتصادی با کشورهای عضو بریکس^۲: بریکس، یک پدیده سیاسی - اقتصادی نوین در نظام بین الملل است که ایده تشکیل آن به سال ۲۰۰۱ برمی گردد. نام

1. Cold Peace

1. BRICS

بریکس از به هم پیوستن حروف اول نام کشور های عضو این گروه یعنی برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی تشکیل شده است تا اقتصاد های نو ظهور جهان ائتلافی را تشکیل دهند که در کمتر از ۱۰ سال به یکی قطب های اقتصادی جهان تبدیل شود. « طبق گزارش بانک جهانی، ۴۰ درصد از منابع مالی جهان، ۱۵ درصد تجارت جهانی و ۲۵ درصد از تولید ناخالصی داخلی، متعلق به کشور های عضو بریکس است.» (مشرق نیوز، ۱۳۹۴) «نگاه چین و روسیه به بریکس یک نگاه استراتژیک در راستای زمینه سازی نظام بین الملل چندجانبه است. زیرا از این ائتلاف می توان برای ایفای نقش فعال و موثر در عرصه جهانی و به عنوان سکویی برای دست یابی آسان به اهداف منطقه ای و فرامنطقه ای استفاده نمود.» (رحمانی، ۱۳۹۴: ۸۷) از این رو ج.ا.ایران نیز می تواند با گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با این نهاد نو ظهور بین المللی و با الگوگیری از تلاش و سماجت آفریقای جنوبی در پیوستن به بریکس، مجوز عضویت در این بلوک اقتصادی را اخذ نماید و با بهره گیری از غنای ژئوپلیتیک خود به عنوان مهم ترین چهار راه ترانزیتی آسیا و اروپا، ایفاگر نقش مهمی در شکوفایی اقتصادی کشورهای عضو باشد و در چارچوب این ائتلاف، از طریق مشروعیت زدایی از هژمون، به یکی از اهداف استراتژیک سیاست خارجی خود که همان واسازی نظام بین الملل است، دست یابد.

نتیجه گیری

دونالد ترامپ در کسوت چهل و پنجمین ساکن ساختمان شماره هزار و ششصد خیابان پنسیلوانیا و تحت لوای شعار نخست آمریکا، یک جریان فکری و سیاسی نوینی را وارد

عرصه سیاست بین‌الملل کرده است که نوک پیکان حمله آن به سمت لیبرالیسم و جهانی شدن است. در واقع ترامپیسم یک جریان تجدید نظر طلبانه و نوعی راهبرد خود مدار است که به دنبال باز تعریف نظم حاکم بر نظام بین‌الملل و تعیین کارکرد و جایگاه هر یک از کشورها و سازمان‌های بین‌المللی، در عرصه سیاست بین‌الملل است. ترامپ به عنوان فردی که هیچ‌گونه سابقه اجرایی در امور حکومتی نداشته و سالخورده ترین رئیس جمهور ایالات متحده محسوب می‌شود، صرفاً از منظر علم اقتصاد و منطق تجارت به حوزه روابط بین‌الملل می‌نگرد و بر خلاف روسای جمهور پیشین آمریکا، هرگز به دنبال محافظت و یا اشاعه ارزش‌های لیبرال دموکراسی غربی در جهان نیست. او با تکیه بر قدرت عریان، به دنبال تامین منافع و امنیت ملی آمریکا می‌باشد و «منافع» را هسته کانونی فلسفه تئوریک سیاست خارجی خود قرار داده است. احیای مجدد عظمت آمریکا و تحقق رویای استثنانگرایی آمریکایی، مهم‌ترین هدف ترامپ در عرصه سیاست خارجی است و ظرفیت‌های اقتصادی و نظامی بی‌بدیل آمریکا، مهترین ابزار او در راستای تحقق این هدف است. این رو در راستای تحقق این هدف، استراتژی سیاست خارجی ترامپ تلفیقی از بین‌الملل‌گرایی و انزواگرایی بوده و موسوم به نوانزواگرایی است. بر اساس این استراتژی، آمریکا از یک سو خود را از یوغ سازمان‌ها، معاهدات و توافقات در دسر ساز می‌راند و حاکمیت ملی آمریکا را اعاده می‌کند و از سوی دیگر نیز در مناطقی که خاستگاه خطر و تهدید علیه منافع و امنیت ملی آمریکا محسوب می‌شوند، دخالت مستقیم خواهد کرد. در نتیجه سیاست خارجی ترامپ به منزله تغییر در استراتژی کلان سیاست خارجی آمریکا و تمایل این کشور به انزواگرایی در عرصه سیاست بین‌الملل نمی‌باشد. او به دنبال این است که از یک سو از طریق ایجاد تغییرات در هنجارها و قواعد نهادهای بین‌المللی که مولد نظم

لیبرال حاکم بر نظام بین الملل می باشند، جایگاه ابر قدرتی این کشور در نظام بین الملل را تثبیت نماید و از سوی دیگر نیز در صدد تغییر دادن اهداف استراتژیک سیاست خارجی کشورهای دیگر، اعم از دوست و دشمن آمریکا، بوده تا از این طریق آن ها را به سمت پذیرش هژمونی آمریکا در عرصه سیاست بین الملل سوق دهد. رویکرد تخصمی ترامپ در قبال ج.ا.ایران و برنامه هسته ای این کشور نیز در راستای تحقق این هدف ارزیابی می شود. از این رو مطلوب ترین استراتژی سیاست خارجی ج.ا.ایران، جهت تعدیل و خنثی سازی استراتژی ترامپ در قبال این کشور نیز، ایجاد موازنه نرم علیه آمریکا می باشد که از طریق راهکار هایی مانند: تنش زدایی با عربستان سعودی و ترکیه به عنوان اصلی ترین رقبای منطقه ای ج.ا.ایران، ایجاد یک مکانیسم پولی و بانکی دوجانبه با اتحادیه اروپا و ائتلاف سیاسی و اقتصادی با کشورهای عضو بریکس، قابلیت اجرا می یابد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

(۱) اقتصاد نیوز، ۱۳۹۷، کد خبر: ۲۴۰۳۶۶، قابل دسترسی در لینک زیر:

<https://www.eghtesadnews.com/fa/tiny/news-240366>

- (۲) اقتصاد نیوز، ۱۳۹۷، کد خبر: ۲۰۸۹۰۹، قابل دسترسی در لینک زیر:
<https://www.eghtesadnews.com/fa/tiny/news-208909>
- (۳) اندیشکده راهبردی تبیین، سیاست خارجی ترامپ: چارچوب‌ها و جهت‌گیری‌های احتمالی، آذر ۱۳۹۵
- (۴) خبرگزاری ایسنا، ۱۳۹۷، کد خبر: ۹۷۰۵۲۱۴۰۳۲، قابل دسترسی در لینک زیر:
<https://www.isna.ir/amp/9705214032>
- (۵) خبرگزاری مهر، ۱۳۹۷، کد خبر: ۴۳۸۸۱۳۳، قابل دسترسی در لینک زیر:
mehrnnews.com/news/4388133
- (۶) خبرگزاری یورونیوز فارسی، ۲۰۱۸، قابل دسترسی در لینک زیر:
<https://fa.euronews.com/2018/05/21/what-are-usa-pompeo-conditions-for-possible-news-deal-with-iran>
- (۷) دهشیار، حسین (۱۳۹۱). **سیاست خارجی آمریکا در تئوری و عمل**، تهران: نشر میزان.
- (۸) دهشیار، حسین (۱۳۹۵). «ترامپ و محوریت توانمندی‌های اقتصادی و نظامی در قلمرو سیاست خارجی»، **فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل**، دوره اول، ش بیست و دوم، صص ۳۴-۱۵.
- (۹) رحمانی، منصور (۱۳۹۴). «تاثیر مولفه‌های موازنه نرم چین و روسیه بر هژمونی ایالات متحده آمریکا»، **فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز**، ش نود و دو، صص ۹۵-۶۵.
- (۱۰) رضایی، مهدی (۱۳۹۵). «دیدگاه‌های اقتصادی هیلاری کلینتون و ترامپ، دو نامزد ریاست جمهوری آمریکا»، **ماهنامه سیاسی-اقتصادی**، شماره ۳۰۴، صص ۱۹-۱۲.
- (۱۱) رینولدز، فیلیپ (۱۳۸۰). **شناخت اصول روابط بین‌الملل**، ترجمه جمشید زنگنه، تهران: وزارت امور خارجه.
- (۱۲) قاسمی، فرهاد (۱۳۸۹). «مدل ژئوپلیتیکی امنیت منطقه‌ای؛ مطالعه موردی خاورمیانه»، **فصلنامه ژئوپلیتیک**، سال ششم، ش دوم، صص ۹۴-۵۷.
- (۱۳) قوام، عبدالعلی (۱۳۹۳). **روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها**، تهران: سمت.
- (۱۴) کالاهان، پاتریک (۱۳۸۷). **منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه‌های نقش جهانی آمریکا**، ترجمه داود غریباق زندی محمود یزدان فام و نادر پورآخوندی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۱۵) مرکز مطالعات بین‌المللی و راهبردی نپتا، **نگاهی به مکانیزم تصمیم‌گیری در سیاست خارجی آمریکا**، آذر ۱۳۹۵

۱۶) مشرق نیوز، ۱۳۹۴، کد خبر: ۴۳۸۸۱۴، قابل دسترسی در لینک زیر:

<https://www.mashreghnews.ir/amp/438814>

۱۷) نقیب زاده، احمد (۱۳۸۳). **تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل**، تهران: نشر قومس.

۱۸) هالستی، کی جی (۱۳۷۳). **مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل**، ترجمه بهرام مستقیم‌ی و مسعود طارم سری، چ ۵، تهران: وزارت امور خارجه، موسسه چاپ و انتشارات.

۱۹) یزدان فام، محمود (۱۳۹۵). «سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال نوزدهم، ش چهارم، صص ۱۶۴ - ۱۳۹.

- 20) Aslanian, M. (2017). Futuristic Approach to Strategic Planning of Human Resources Using Methodology Mete-Synthesis. *Journal of Urban Management*, 15(45). 389-416, (In Persian)
- 21) Cherkaoui, Mohammed (2016). Clinton versus Trump: Two-Distant Visions for America.
- 22) Available at <http://scar.gmu.edu/sites/default/files/MCherkaoui%20report%20on%20US%20Politics.pdf>. p 1-17
- 23) Goldberg, John (2017). what Trump means when he says 'America first', *Los Angeles Times*, 24 January; Available at <http://www.latimes.com/opinion/op-ed/la-oe-goldberg-america-first-20170124-story.html>
- 24) <http://www.whitehouse.gov/briefings-statements/president-donald-j-trumps-strategy-iran>
- 25) Huntington, Samuel P (1999). *The Lonely Superpower*, Foreign Affairs, Vol 2, p. 35 - 49
- 26) McGinnis, Michael, D., *Rational Choice and Foreign policy Change: The Arms and Alignments of Regional Power in: Foreign policy Restructuring: How Governments Respond to Global Change*, ed., Columbia: University of South Carolina Press, 1994, p. 69.
- 27) McLain, Iain (1996). *Oxford Concise Dictionary of Politics*, Oxford University Press
- 28) Smith, S. and Hadfield, A. and Dunne, T. (2016). *Foreign Policy: Theories, Actors, and Cases*. 3rd ed. Oxford: Oxford University Press.

- 29) Wright, Thomas. (2016). The 2016 presidential campaign and the crisis of US foreign policy.
- 30) Available at <https://www.lowyinstitute.org/publications/2016-presidential-campaign-and-crisis-us-foreign-policy>. Arab News (3 September 2016), 'Fusing Vision 2030 with Belt & Road Initiative'.

